

که معاصروی و پیرو مسلك مزبور گردید مورد استعمال آنرا در سیاست و جنبه سیاسی آنرا مورد بحث قرار داده چنانچه در سطور آتی ذکر خواهد شد. فلسفه پراگماتیسم نه تنها در امریکا بوسیله ویلیام جیمز و جان دیووی بسط و نشر یافت بلکه در کشورهای اروپائی نیز طرفدارانی پیدا کرد چنانچه در انگلیس بصورت فلسفه انسان دوستی (۱) بوسیله شیلر (۲) نشر یافت. در فرانسه: برگسون (۳) و یوانکاره (۴) طرفدار آن گردیدند. در آلمان: ژاکوبی (۵) و استوالد (۶) وعده دیگر بدان گرویدند.

در ایتالی: در تحریرات پاپینی (۷) تقویت از این فلسفه دیده میشود.

### (ب). در بیان مذهب گنوت (۸)

اکنون برای وضوح مطلب روش مذکور در فوق را در مورد یکی از قدیم ترین مسائل مورد بحث در فلسفه یعنی موضوع وجود خدا و ذات الهی بمعرض تحقیق و آزمایش میگذاریم.

فلاسفه مذهبی مدرسی (۹) الوهیت و خداوند را چنین وصف کردند که وجودی است واجب الوجود افضل واعلم واعظم یکتاوی شریک

---

Humanism	(۱)
C. S. Schiller	(۲)
Henry Bergson	(۳)
J. H. Poincaré	(۴)
Jacobi	(۵)
Ostwald	(۶)
Papini	(۷)
Pluralism	(۸)
اسکالستیک	(۹)

کامل و ثابت و تغییرناپذیر ، نامحدود و جاودانی (۱)  
 - فلسفه پراگماتیسم گوید : « باید دید که معنی و مقصود از این  
 تعریف و اینکه الوهیت را جامع همه صفات شماریم چیست و نتایج عملی  
 آن در زندگی انسان کدام است ؟ اگر خداوند عالم کل و دانای همه چیز  
 در عالم و قادر مطلق است پس ما کیستیم و چیستیم و جز عروسک‌هایی بیش نیستیم .  
 بنابراین ما هیچ روی قادر بتغییر در سیر عالم و سر نوشت خود و دیگران  
 که اراده خالق از روز ازل طرح آنرا ریخته و مقرر داشته است نیستیم .  
 پس فلسفه کالوینیسم (۲) و فلسفه اعتقاد بر نوشت (۳) نتایج  
 منطقی تعریف فوق است . و چون همین آزمایش را در مورد مذهب جبر  
 (۴) ماشین وار بکار بریم باز بنتیجه فوق میرسیم . اما در عمل و در نفس  
 واقع هیچ يك از افراد جامعه های مختلف بشری این فلسفه را نپذیرفته اند .  
 زیرا اگر واقعاً ما معتقد به جبر باشیم باید همان روش‌های متصوف  
 را پیش گیریم و خود را بقوریت بدست طالع سپاریم تا ما را چون گوی در  
 برابر چوگان حوادث یا عروسک‌هایی که در اختیار عاملین خیمه‌شب‌بازی  
 قرار دارند بچرخاند . بدیهی است ماعموماً در زندگی بمجاهده و تقلا و  
 سعی می‌پردازیم و نشان داده و میدهیم که عملاً بدین فلسفه‌های مبهم و معمائی  
 معتقد نیستیم .

صحیح است که قریحه آدمی این فلسفه‌ها را از لحاظ سادگی  
 منطقی و تناسب مورد توجه قرار میدهد اما حیات آنرا مسکوت میگذارد  
 و نادیده می‌انگارد .

- 
- (۱) کتاب پراگماتیسم صفحه ۱۲۱  
 (۲) Calvinism فلسفه منسوب به جان کالوین مؤسس آن  
 Fatalism (۳)  
 Determinism (۴)

ویلیام جیمز می نویسد: (۱)

« يك فلسفه ممکن است از جهات دیگر غیر قابل شك و تردید باشد ولی اگر واجد یکی از دو عیب زیر باشد قابل قبول عمومی و جهانی نخواهد شد و شکست خواهد خورد:

(اول) آنکه اصل غائی آن نباید اصولاً گرامی ترین آرزوها و حاجات ما و محبوب ترین امیدهای ما را ابطال نموده کخ امید و آرزوی ما را درهم شکند و ما را از همه جا و از همه چیز مأیوس و دچار حرمان سازد.....

(دوم) و بدتر از عیب اول آن است که آن فلسفه هدفی برای رغبات و امیال ما بدست ندهد تا برای نیل بدان هدف بکوشیم. فلسفه‌ای که اصول آن چنان نارسا بدرك محرم ترین قوای ما باشد و ارتباط آن قوا را با امور دنیوی افکار کند و انگیزه های امیال ما را بایک ضربت معدوم سازد حتی از فلسفه بدبینی (۲) هم مردود تر است..... بهمین سبب است که فلسفه مادیت (۳) هیچگاه مورد قبول جهانی واقع نگشته است»

پس ویلیام جیمز معتقد است که مردم فلسفه‌ها را بر حسب حاجات و مزجه و طبیعت خود قبول یارد می کنند نه از لحاظ حقیقت واقع حقیقت - خارجی (۴) مردم هیچگاه نمی پرسند که آیا این فلسفه منطقی است؟ بلکه سؤال می کنند که: «اگر عمل باین فلسفه کنیم تأثیر آن در زندگی ما و نسبت بمصالح و حاجات ما چه خواهد بود؟ پس استدلال‌ات له

(۱) اصول روانشناسی بقلم ویلیام جیمز چاپ ۱۸۹۰ نیویورک جلد ۲ صفحه ۳۱۲

(۲) Pessimism

(۳) Materialism

(۴) Obiective

یاعلیه یك فلسفه ممکن است بر روشن شدن مطلب كماك کند ولی هیچگاه آن مطلب را بر حله ثبوت نمیرساند چنانچه ویت من (۱) یکی از شعرای امریکائی گفته است :

« نه منطق ، ارا بیقین میرساند و نه مواظف دینی ،  
افسردگی شبانگاه عمیق تو در روح من نفوذ میکند .  
اکنون فلسفه ها و مذاهب را بار دیگر مورد آزمون قرار میدهم ،  
می بینم که برای تالارهای سخنرانی و اطاقهای درس شایسته اند . اما در زیر این ،  
ابرهای پهناور و سراسر این مناظر طبیعی و جریان آب چیزی را بثبوت  
نمی رسانند . »

ویلیام جیمز معتقد است که استدلالات بر طبق حاجات ما  
تنظیم گردیده ولی حاجات ما را استدلال نمیتواند بوجود آورده  
و عبارت دیگر : استدلال مخلوق امیال ما است اما استدلال نمیتواند خالق  
امیال ما باشد . و در این باب مینویسد : (۲)

« تاریخ فلسفه تاحدی عبارت است از تصادم بین امزجه و طبایع  
مختلفه آدمی ..... یك فیلسوف حرفه ای صاحب هر نوع مزاج و طبیعت که  
خواهد باشد در حین تفکر فلسفی همواره سعی دارد حقیقت را بلباس مزاج  
و طبیعت خویش ملبس سازد و چون مزاج و طبیعت انسان را نمیتوان دلیل  
شناخت لذا وی فقط برای گرفتن نتایج مطلوب خود بدلائل غیر شخصی  
متمسك میشود . معینا مزاج و طبیعت وی بیش از هر نوع مقدمات منطقی  
موجب تعصب و انحراف او می گردد . »

---

(۱) Whitman در کتاب Leaves of Grass چاپ فیلادلفی ۱۹۰۰

صفحات ۶۱ و ۱۷۲ ،

(۲) پراگماتیسم صفحه ۶

بمقیده ویلیام جیمز امزجه و طبیعی را که موجود فلسفه‌ها یا معتقولات می‌شوند میتوان بدو نوع تقسیم نمود.

(اول) طبایع دماغهای ملایم و آرام و لطیف

(دوم) طبایع دماغهای سخت و سرکش

امزجه نوع اول منعلق باشخاص مذهبی است و صاحبان این نوع طبایع میل دارند باحکام یقینیه و اولیات (۱) استناد کنند. تبعیت از این طریقت بالطبع آنرا به عقیده اراده مختار (۲) و فلسفه معنوی (۳) و وحدت (۴) و فلسفه خوش بینی (۵) سوق می‌دهد

اما طبایع دسته دوم چنان است که معتقد بفلسفه مادی (۶) و بی دینی (۷) و مسلك تجربی (۸) و فلسفه حسی (۹) و فلسفه معتقد بسر نوشت (۱۰) و فلسفه کثرت (۱۱) و فلسفه بدبینی (۱۲) و فلسفه شکاکی (۱۳) هستند درهریک از این دو دسته از عقاید البته تضادهایی وجود دارد و شکی نیست که علاوه بر دو نوع فوق یک دسته دیگر از طبایع و امزجه

---

Dogmas	(۱)
Free Will	(۲)
Idealism	(۳)
Monism	(۴)
Optimism	(۵)
Materialism	(۶)
Irreligious	(۷)
Empiricism	(۸)
sensationalism	(۹)
Fatalism	(۱۰)
Pluralism	(۱۱)
Pessimism	(۱۲)
Sceptics	(۱۳)

نیز یافت می شود که می توان آنرا طبایع نوع ثالث نام گذاشت . این نوع طبایع میل دارند فلسفه خود را ترکیبی از دو فلسفه مزبور قرار دهند . یعنی عناصری از دسته اول و عناصری از دسته دوم را بایکدیگر جمع آورند ( شخص ویلیام جیمز نیز به همین گروه تعلق دارد . - م ) و اشخاصی یافت می شوند که در خو گرفتن بحقایق و در اتکاء بحواس خود دارای دماغی سخت و سر کس هستند اما در قسمت وحشت از مذهب جبر و احساس احتیاج بیک عقیده مذهبی در عین حال صاحب دماغی لطیف و آرامند . اکنون باید دید آیا می توان فلسفه ای را یافت یا بوجود آورد که بین این دو میل و تقاضائی که ظاهراً بایکدیگر تضاد دارند ایجاد هم آهنگی نماید ؟

ویلیام جیمز معتقد است که فلسفه تاله ( خداشناسی ) توأم با اعتقاد به کثرت ( پلورالیسم ) قادر است که این ترکیب اضداد ( ۱ ) را صورت نحقق دهد . جیمز می گوید باید معتقد به يك خدای محدود شویم نه خدای نامحدود . نه بدان خدای اولمپ یونانی و بوجود آورنده رعد و برق که تنها و منزوی بر روی توده های ابر در آسمان نشسته « بلکه خداوندی که رؤف است و در میان اقران و امثال خود فرد اول و در میان بانیانی که سر نوشت جهان بزرگ را تعیین میکنند مبرز و مقدم است » ( ۲ )

میگوید : « عالم خلقت عبارت از یک دستگاه مسدود و محدود هم آهنگ نیست بلکه میدان جنگ است و معبر جریانهای متقاطع و هدفهای متضاد و متقابل . این جهان یکسان و یکتا و مفرد نیست بلکه مرکب است

(۱) این اشتباه و پیهوده است که تصور کنیم اینهمه مصائب و بدبختی که ما در میان آن زندگی می کنیم و در حرکت و جنبش هستیم کلاً نتیجه يك اراده منحصر بفرداست درحالی که در درون این دستگاه انواع تضادها و اختلافات و انواع تشتت دیده می شود . شاید قدما از ما دانایانتر بوده که به مذهب شرك (۲) عقیده داشتند و با ملاحظه اینهمه تشتت و تفرق که در جهان می بینیم شاید فی الواقع مذهب شرك بهتر از مذهب توحید (۳) بوده و بیش از آن مقرون بحقیقت باشد. این نوع شرك همیشه مذهب حقیقی مردم عادی بوده و امروز نیز چنین است . (۴) در این قسمت حق با مردم است و فلاسفه اشتباه می کنند. مذهب وحدت (۵) برخلاف زعم خودشان مرض طبیعی فلاسفه ایست که تشنه حقیقت نیستند بلکه عطش وحدت سراسر فکرایشان را فرا گرفته است . فلاسفه گویند که جهان مفرد و یکتاست . این دستور (۶) شبیه نوعی پرستش اعداد است که مثلاً اعداد سه و هفت از قدیم اعداد مقدسه شمرده شده اند ولی معلوم نیست بچه دلیل عدد يك تفوق بر عدد ۴۳ یا عدد دو میلیون و ده دارد ؟ (۷)

---

(۱) جهان و عالم را زبان لاتین Universe گویند که بمعنی کل است و اصلاً از دو کلمه Uni .. بمعنی واحد و verse بمعنی نظم و ترتیب (وهم بمعنی شعر) ترکیب یافته و جیمز معنی دو کلمه را رویهمرفته نظم یا نظام واحد یا جهان یکتا گرفته . وی در مقابل اصطلاح مزبور اصطلاح multiverse را وضع نموده که بمعنی نظم مرکب یا جهان کثرات را دارد در مقابل نظم واحد . multi در زبان لاتین بمعنی چند و متعدد میباشد

Polytheism (۲)

Monism یا Monotheism (۳)

Varieties of Religious Experience رجوع شود بکتاب (۴)

چاپ نیویورک ۱۹۰۲ صفحه ۵۲۶

Monism (۵)

(۶) فرمول

(۷) پراگماتیسم صفحه ۳۱۲

ویلیام جیمز گوید: « پاسخ سؤال بالا چنین داده شده است که وحدت یا وجود یک دستگاہ قوانین و نظامات واحد در عالم موجب تسهیل در توضیح و تبیین و تفسیر و پیشگویی و نظارت (۱) میگردد. ارزش جهان کثرات (۲) با مقایسه با جهان یکتا (۳) در این است که هر کجا که جریانهای متقاطع و نیروهای متضاد و در حال مبارزه وجود داشته باشد قوت و اراده ما میتواند حاکم بر امور شود و بتعیین سر نوشت غائی کمک کند. و در جهانی با چنین خاصیت هیچ چیز را نباید بنحو قاطع تمام شده و تصفیه شده پنداشت و کلیه اعمال و افعال انسانی دخیل در وقایع و جریان امور خواهد بود. یک جهان وحدت (۴) برای ما صورت یکت جهان مرده را خواهد داشت و در چنین جهانی ما خواهی نخواهی اعمالی را باید انجام دهیم که خدای قادر مطلق یا ماده اولیه برای ما تعیین کرده. همه اشکها و زاریهای ما قادر نخواهد بود که کلمه‌ای از سر نوشت جاودانی ما را زیر و زبر کرده و از صفحه عالم وجود حاک نماید. در یک جهان یکتا و کامل و جهانی که باتمام رسیده باشد فردیت (۵) جز اغفال و فریبی بیش نیست. موحد (۶) عالم را کامل و حاضر می‌پندارد بما اطمینان میدهد و تأکید می‌کند که ماهمه اجزاء یک ماده معرق (۷) هستیم ولی در جهانی که هنوز باتمام نرسیده و ناتمام است ما میتوانیم چند خط از نقشی را که ما عهده دار هستیم در آن نگاشته و بر آن بیفزائیم و خط مشی و روشی را که ما در حال اختیار

	(۱) کنترل
Multiverse	(۲)
Universe	(۳)
Monistic	(۴)
Individualism	(۵)
Monist	(۶)
Mosaic	(۷)



برای خویش انتخاب می کنیم میتواند تا درجه ای آینده ای را که مادر آن باید زندگی کنیم پی ریزی کند. در چنین جهانی است که ما میتوانیم آزاد باشیم و باید گفت که چنین جهانی تصادف و پیش آمد است (۱) نه جهان سرنوشت (۲) هیچ چیز در چنین جهانی کامل و قاطع نیست و آنچه که ما می کنیم ممکن است موجب تغییر در هر چیز گردد چنانکه پاسکال گوید: «اگر هر آینه بینی کلتویاترا (۳) يك سانتیمتر درازتر یا کوتاه تر بود تمام سیر تاریخ عوض میشد.»

بعقیده جیمز « نه دلایل فلسفی برای اثبات اصل اراده مختار یا وجود جهان کثرات یا خدای متناهی در دست است و نه بر اثبات غیر آن. حتی دلایل عملی هم ممکن است در مورد اشخاص مختلف متفاوت باشد. مثلاً بعضی اشخاص ممکن است در اثر تبعیت از اصل فلسفه جبر نتایج بهتری در زندگی خود بدست آورند تا تبعیت از اصل فلسفه اراده مختار (۴) اما آنجا که شهود و دلایل صورت قطعیت ندارد علایق حیاتی و امیال اخلاقی باید انتخاب طریق کند.»

جیمز در باب لزوم خداپرستی می نویسد: (۵)

Chance (۱)

Fate (۲)

(۳) Cleopatra ملکه معروف مصر قدیم که موضوع معاشقه وی با قیصر روم از داستانهای معروف تاریخی است و وی در تاریخ رم نقش مهمی بازی کرده. منظور پاسکال آن است که اگر بینی کلتویاترا يك سانتیمتر درازتر یا کوتاه تر بود در درجه و جهات وی فرق میکرد و چه بسا که مسئله عشق بین قیصر و او پیش نیامد و بسیاری از جنگها و فتوحات بوقوع نمی پیوست و لذا دجرای تاریخ عوض میشد (رجوع شود به تاریخ رم قدیم و تاریخ مصر قدیم)

Liberation Philosophy (۴)

(۵) پراگماتیسم صفحه ۷۸

« اگر حیاتی وجود داشته باشد که فی الحقیقه بهتر از حیات ما باشد که در صورت اعتقاد بدان بتواند ما را رهبری بدان حیات افضل نماید پس برای ما بهتر آنست که معتقد بدان فکر شویم مگر آنکه عقیده بدان فکر ما را از فواید بزرگتر محروم نماید. »

جیمز در باب عقیده بخداوند چنین استدلال میکند که ابرام مردم جهان در اعتقاد بخداوند خود بهترین دلیل بر ارزش اخلاقی و اهمیت حیاتی و جهانی این عقیده است. اما جیمز از تنوع بسیار در عقاید مذهبی تعجب کرده معیناً می گوید: « در هر يك از این عقاید قدری حقیقت و عنصری از راستی وجود دارد » و نیز گوید: « نسبت به راهمید تازه باید قدری خوش بین بود و با فکری باز بدان نگریم »

و بسبب همین عقیده بود که جیمز بانجمن تحقیقات روحی (۱)

گروید و گفت چرا نباید اینگونه تحقیقات ادامه یابد. در پایان جیمز بواقعیت جهان دیگری که جهان روحانی باشد عقیده پیدا کرده و در این باره چنین می نویسد: (۲)

« من جداً این عقیده را مردود میدانم که تجارب بشری ما عالی ترین شکل تجربه موجود در عالم است .

من معتقدم که مرتبه ما نسبت به کل عالم نظیر همان مرتبه ایست که سگ ها و گربه های خانگی ما نسبت به حیات عالم بشری دارند. این حیوانات اهلی در اطاقهای خواب و سفره خانه و کتابخانه ما سکنا دارند و در صحنه عملیاتی شرکت دارند که جزئی آگاهی هم به اهمیت آن ندارند.

اینها تنها مماسهائی هستند به منحنیات تاریخ بشری که درك آغاز و پایان  
 و اشکال این منحنیات خارج از حدود بینائی و بصیرت ایشان است .  
 بهمین طریق ما انسانها نیز مماسهائی هستیم نسبت بحیات اعظم و اوسع  
 اشیاء .

معینا بعقیده جیمز فلسفه عبارت از تفکر در باب مرگ نیست و گوید:  
 « مطالبی که ما را در این زندگانی زمینی هدایت نکنند ارزش ندارند » . لذا  
 نباید پنداشت که جیمز با این طرز فکر فیلسوفانه از مسائل دنیوی برکنار  
 بوده و از شرکت در امور جهان بشری احتراز دارد . بعکس هیچ مسئله‌ای  
 در نظریه اهمیت نداشت مگر آنکه بتواند او را با امور جهانی رهبری کند .  
 جیمز همیشه به کیفیت حیات انسانی توجه می‌کردنه به کمیت . خودش  
 عملاً باشخاص کمک مینمود و ایشانرا بسعی و عمل تشویق می‌کرد و معتقد  
 بود که در هر فرد بشر مقداری ذخیره نیرو وجود دارد که بایک واقعه  
 اتفاقی و موافقت اوضاع و احوال آن نیروی ذخیره آشکار میشود و همیشه  
 نصیحت می‌کرد و از افراد و جامعه تقاضا مینمود که سعی کنند این ذخائر و  
 منابع نیروهای انسانی استخراج شود و کاملاً بموقع عمل و استفاده درآید .  
 وی از اتلاف نیروهای انسانی در جنگها بسیار وحشت داشت و معتقد بود  
 که این نیروهای مقتدر جنگی و سیادت و مهارت میتواند مخرج و مصرف  
 بهتری در « جنگ بر ضد طبیعت » پیدا کند . میگفت : « چرا نباید هر فرد  
 از افراد بشر اعم از فقیر و غنی دو سال عمر خود را وقف خدمت دولت کند .  
 اما نه بقصد قتل مردم دیگر ، بلکه برای غلبه بر طاعون و سایر بیماریها  
 و خشکانیدن باطلاقها و آبیاری کردن بیابانها و حفر کانالها و مهندسی فیزیکی  
 و اجتماعی بطریق تعاون عمومی که بانهایت رنج و زحمت و باطول مدت

بوجود می‌آید و جنگ آنرا با کمال سرعت بر میاندازد و نابود میکند.»  
 ویلیام جیمز مرام سوسیالیسم را تأیید می‌کند ولی با آن جنبه  
 سوسیالیسم که موجب تحقیر فرد و کاهش ارزش نبوغ و ابتکار آدمی است  
 موافقت ندارد. می‌گوید: « فرمول تن (۱) که کلیه تجلیات فرهنگی  
 را به سه عامل نژاد و محیط و زمان تنزل داده نارساست زیرا فرد را  
 از قلم انداخته است » و بعکس معتقد است که: « تنها فرد ارزش دارد.  
 سایر چیزها و حتی فلسفه عموماً وسائل میباشند. لذا ما از طرفی محتاج  
 هستیم بدولتی که آگاه باشد باینکه دولت امین و خدمتگذار منافع افراد  
 مردان و زنان است و از طرف دیگر یک فلسفه و یک ایمان احتیاج داریم  
 که جهان را یک میدان اقدام و تهور (۲) نشان دهد نه صحنه طراحی  
 شده و بدینوسیله نیروهای افراد را تحریک بعمل نماید و بگوید دنیا مکانی  
 است که اگر چه شکست‌هایی بار می‌آورد ولی فتوحات و پیروزی‌هایی نیز در  
 آن وجود دارد که باید آنها را بچنگ آورد.»

### (ج) در تحلیل کلی فلسفه جیمز

بعقیده مفسرین فلسفه میتوان فلسفه جیمز را جزئی از جنگ نوین  
 بین علم و مذهب دانست و در واقع مساعی وی در تعقیب مساعی کانت و  
 برگسون و نظیر جهد ایشان است در اینکه دین را از هادیت نجات  
 دهند.

در تحلیل فلسفه پراگماتیسم جیمز میتوان آنرا بعناصر زیر تجزیه  
 نمود و فرضیه مزبور در حقیقت ترکیبی است از عناصر زیر:

(۱) Hippolyte Adolphe Taine (۱۸۲۸ - ۱۸۹۳) فیلسوف و

نویسنده انتقادی و معلم فرانسوی نویسنده چندین کتاب در فلسفه و تاریخ.

Adventure

(۲)

(اول) فلسفه عقل عملی کانت (۱)

(دوم) فلسفه اعتلای اراده شوپنهاور (۲)

(سوم) فرضیه بقای اصلح داروین (۳) که آنرا جیمز شامل فکر اصلح

و عقیده اصلح نیز نموده است.

(چهارم) فلسفه انتفاعیون (۴) که تمام خیرها و نیکی ها را در

ترازوی فایده یا مفید بودن می سنجند

(پنجم) سنت تجربی (۵) و استقراء (۶) فلسفه انگلیسی.

(ششم) عقاید و نظریات و هم اوضاع و احوال معمول در امریکا نیز در

وضع فلسفه پراگماتیسم مؤثر افتاده. فلسفه جیمز کاملا واجد خواص

امریکائی است و همان روحیه خاص امریکائی را داراست. شهوت شدید

امریکائی نسبت به جنس و حرکت و عمل و تحصیل فایده و نتیجه از خلال

سطور و سبک تحریر و طرز فکری هویدا است.

جیمز هونکر (۷) موسیقی دان و نویسنده انتقادی امریکائی فلسفه

جیمز را فلسفه کوتاه نظران (۸) خوانده و بعقیده مفسرین فلسفه تا

درجه ای حن با دست ذریع جیمز مانند یک بازرگانی که بخواهد بوسیله انواع

تدابیر از قبیل آگهی و اعلانات تجارتنی خدا را مانند یک متاع بمصرف

کنندگان جنس و مشتریانی بفروشد که صاحب روح و فکر مادی هستند.

Practical Reason (۱)

Exaltation of the will (۲)

Survival of the fittest (۳)

Utilitarianism (۴)

Empirical (۵)

Induction (۶)

James Gibbons Huneker (۷) نویسنده چند کتاب (۱۸۶۰-۱۹۲۱)

Philistines (۸) در موسیقی و انتقاد فلسفی

وی بدان طریق از خداوند سخن میراند که يك معامله گر برای طرف معامله خود اقساط طویل المدة قائل شده و سود سهام زیاد وعده میدهد. جیمز نیز بخوانندگان فلسفه خود وعده میدهد که در پیروی از عقیده وی دچار خسارتی نخواهند شد و همه جهان آتی نیز بدانها تعلق خواهد داشت. همواره باید دانست که این طرز فکر نتیجه عکس العمل دفاعی امریکای جوان بود بر ضد متافیزیک اروپایی و علوم طبیعی (سیانس) اروپایی.

بعقیده مفسرین فلسفه این نوع آزمایش نوین حقیقت که جیمز آنرا آغاز نموده تازگی ندارد و قدیمی است منتها جیمز نامی تازه بدان داده و خود فیلسوف هم با کمال تواضع پراگماتیسم را نام جدیدی برای همان طرز فکر قدیم میداند. در هر حال در تحلیل فلسفه پراگماتیسم جیمز باید گفت اگر مقصود وی از این آزمایش نوین آن باشد که بگوید حقیقت همان است که بوسیله تجربه و آزمایش مورد قبول و تحقق واقع شود باید نظر او را تأیید کرد ولی اگر منظور وی آن باشد که بگوید فایده شخصی محك پی بردن به حقیقت است صحیح نیست زیرا هر فایده شخصی تنها منفعت خصوصی و شخصی است و ممکن است با حقیقت وفق دهد یا ندهد و تنها فایده پایدار فایده عمومی است که حقیقت را بوجود میآورد. تمسك بعضی از پراگماتیست ها باین دلیل که فلان عقیده چون در يك زمان مفید بوده لذا حقیقت داشته معتبر نیست و باید گفت که آن عقیده در آن زمان يك اشتباه مفید بوده است نه يك حقیقت.

بعقیده مفسرین مزبور جیمز خواسته است نسج ابهامی را که فلسفه در میان آن گرفتار آمده بود از آن زایل نماید و طرز فکر قدیم انگلیس را نسبت بفلسفه وایدنولوژی در قالبی جدید بریزد و در واقع همان عمل

باکون (۱) را انجام دهد یعنی بار دیگر توجه فلسفه را بطرف جهان اشیاء معطوف سازد و فلسفه را بسمتی سوق دهد که بعقیده وی از آن گریزی نیست . البته عقاید وی از لحاظ جنبه مزبور و توجه و تأکید بر روش تجربی و فلسفه واقعیت جدید (۲) ممکن است و اجداهمیت باشد ولی از لحاظ درك حقیقت قابل توجه نیست و چه بسا که اطلاق عنوان روان شناس بر وی بهتر باشد تا اطلاق عنوان فیلسوف . جیمز خود میدانست که پاسخی و طریقه حلی برای پرسش های کهن و مشکلات قدیم نیافته و صریحاً نیز اقرار می کند که وی تنها کاری که کرده آن است که قیاسی دیگر و ایمانی دیگر را در مورد درك و ملاحظه مسائل جهان بشری پیشنهاد نموده است .

از وقایع قابل توجه آنکه پس از مرگ جیمز کاغذی روی میز وی دیده شد که آخر بن نوشته او بود در آن مینویسد:

« نتیجه و پایانی در کار نیست . چه چیز به نتیجه رسیده که ما باستاندان به نتیجه برسیم ؟ من نمیتوانم طالع بینی کنم و نه میتوانم پند آزمایی نمایم . خدا حافظ »

و در حقیقت این گفته خیام را تکرار کرده است که « معلوم شد که هیچ معلوم نشد »



## (موسم) جان دیووی و عقاید وی

( ۸۵۹ - ..... )

### شرح حال و آثار :

جان دیووی (۱) فیلسوف ، از اهل فرهنگ و در زمرهٔ مریبان امریکائی متولد سال ۱۸۵۹ در شهر برلینگتن در وریمونت (۲) کشور های متحده امریکا. چندی استاد دانشگاه مینه زوتا (۳) ( از ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۴ ) چندی استاد دانشگاه میشیگان (از ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۴ ) ، استاد دانشگاه شیکاگو (از ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۴ ) ، استاد دانشگاه کلمبیائیویورک و رئیس دانشکدهٔ فلسفه در آن دانشگاه ( از ۱۹۰۴ بعد ) پرورش دهندهٔ فلسفهٔ عملی ویلیام جیمز و شارل پیرس (پراگماتیسم) و نویسندهٔ کتب متعدد که از آن جمله است :

کتاب « لیب نیتز » (۴) نشریه سال ۱۸۸۸

کتاب تربیتی معروف موسوم به « مدرسه و جامعه » (۵) نشریه

سال ۱۸۹۹

کتاب « چگونه فکر میکنیم » (۶) نشریه سال ۱۹۰۹

---

John Dewey	(۱)
Burlington , Vermont	(۲)
Minesota	(۳)
Leibnitz	(۴)
School and Society	(۵)
How we think	(۶)



- کتاب « دموکراسی و فرهنگ » (۱) نشریه سال ۱۹۱۶
- کتاب « تجدید بنای فلسفه » (۲) نشریه سال ۱۹۲۰
- کتاب « طبیعت انسان و رفتار انسان » (۳) نشریه سال ۱۹۲۲
- کتاب « در جستجوی ایقان » (۴) نشریه سال ۱۹۲۹
- کتاب « هنر بعنوان تجربه » (۵) نشریه سال ۱۹۳۴
- کتاب « لیبرالیسم و عمل اجتماعی » (۶) نشریه سال ۱۹۳۵
- کتاب « منطق : فلسفه تحقیق » (۷) نشریه سال ۱۹۳۸
- ژوزف راتنر (۸) مجموعه بالنسبه کاملی از کلیه عقاید فلسفی جان دیووی در هر رشته اعم از سیاست و اخلاق و فرهنگ و غیره از تمام آثار و مقالات و کتب مختلف دیووی جمع آوری کرده و در یک مجلد در ۱۰۷۷ صفحه تحت عنوان « عقل در جهان نوین - یا - فلسفه جان دیووی » (۹) در سال ۱۹۳۹ بچاپ رسانیده است .

---

Democracy and Education	(۱)
Reconstruction in Philosophy	(۲)
Human nature and Conduct	(۳)
The Quest for certainty	(۴)
Art as Experience	(۵)
Liberalism and Social Action	(۶)
Logic : the Theory of Inquiry	(۷)
Joseph Ratner	(۸)
Intelligence in the Modern World	(۹)

چاپ نیویورک ۱۹۳۹



جان دیووی



## دو پیمان فلسفه جان دیووی

### (الف) فرهنگ (۱)

باید دانست که فلسفه پراگماتیسم یک فلسفه کاملاً امریکائی نبود زیرا روحیه و عقاید اکثریت مردم امریکا را که شامل ایالات جنوبی و ایالات مغرب نیوانگلند (۲) باشد در نظر نگرفت.

این فلسفه یک فلسفه اخلاقی بود که از طرفی نتایج عملی و واقعیات را مورد توجه قرار داد و از طرف دیگر با سرعت امید از زمین با آسمان پرواز نمود. این فلسفه عکس العملی را بر ضد متافیزیک و بحث معرفت (۳) یعنی فلسفه تحقیق انتقادی نسبت به علم انسان و حالت وحدود و ارزش علم آدمی آغاز می کند.

ابتدا انتظار میرفت که این فلسفه، فلسفه ای گردد مربوط به حل مشکلات طبیعت و جامعه ولی بصورت یک نوع فلسفه اعتذار و دفاع (۴) در آمد که احترامی را که قریحه نسبت بهر نوع عقاید محبوب انسان قابل بود تأیید کند.

موضوع قابل توجه این است که آیا کسی هست که یاد گیرد و قبول کند که مسائل غامض مربوط با آخرت را یکسره بمذهب بسپارد و مشکلات ظریف و دقیق بحث معرفت را به روانشناسی واگذارد آنگاه تمام قدرت خود را برای روشن کردن مقاصد و هدفهای بشری وهم آهنگ

---

Education	(۱)
New England	(۲)
Epistemology	(۳)
Apologetic	(۴)

ساختن و ارتقاء زندگی انسان بکاربرد ؟

جان دیووی عمر خود را برای حل چند مشکل فوق و یافتن پاسخ چند سؤال مزبور وقف نمود و سعی کرد فلسفه ای وضع کند که معرف روحیه تمام مردم امریکا باشد. وی بواسطه اینکه بیست سال اولیه عمر خود را در ورمونت بسر برده و تعلیمات اولیه را در آنجا فرا گرفته بود واجد یکنوع سادگی روستایی در گفتار گردید که بعدها که شهرت جهانی یافت با زهمان سادگی بیان را در کامات خویش حفظ کرد و شهرت به سادگی گفتار دارد.

جان دیووی بیست سال دوم عمر خود را در ایالات وسطای غربی امریکا گذرانید و با افکار مردم آن حدود آشنا شد در حالی که مردم شرق امریکا از طرز فکر مردم غرب آن کشور کاملاً بیخبر بودند.

جان دیووی سپس به تحریر فلسفه خود پرداخت و با وضوح و سادگی مخصوص بخود بتفسیر و تشریح مذهب طبیعی (۱) پرداخت که افکار و تخیلات سطحی و حتی اوهام معمول در میان مردم ایالات مختلف امریکا بر پایه آن مذهب طبیعی قرار داشت.

اولین اثر دیووی که جلب توجه جهانی نمود کتابی است که در باب تعلیم و تربیت نگاشت.

کتاب مزبور را در هنگامی تحریر نمود که در مدرسه تعلیم و تربیت شیکاگو بتحقیق و تدریس اشتغال داشت و بنیان تجربی فلسفه خود را در آن سنوات بنانهاد. معیناً تا با امروز هنوز نسبت بمسائل فرهنگی و تحولاتی که در فن تعلیم و تربیت رخ داده است و هم نسبت بمسئله مدرسه

و مکتب فردا علاقه مند است .

مهم ترین اثر فرهنگی و تربیتی وی کتاب « مدرسه و جامعه » و دیگر کتاب « ده و گراسی و فرهنگ » است . در کتاب اخیر الذکر مظاهر مختلف فلسفه خود را در يك نقطه تمرکز میدهد و آن عبارت است از ایجاد آزادی بهتر . کلیه معلمین مترقی امریکا به استادی وی در این رشته اقرار داشته و تقریباً هیچ يك از مدارس امریکا از نفوذ عقاید وی برکنار نمانده است . همچنین عقاید وی در تجدید نظر در اوضاع غالب مدارس و مکاتب جهان مؤثر افتاده . وی مدت دو سال نیز در کشور چین بسر برده و در باب لزوم اصلاحات فرهنگی آن کشور نطق هایی برای معلمین ایراد کرده و همچنین دستور و گزارشی جامع بر حسب خواهش حکومت ترکیه برای تجدید تشکیلات مدارس ملی ترکیه تهیه نمود .

اسپنسر (۱) گفت که در برنامه فرهنگی باید بیشتر بکسب علم پرداخت و کمتر با ادبیات .

دیووی به پیروی از عقیده اسپنسر بر این دستور نیز چیزی افزود که حتی تحصیل علمی که تنها بوسیله تعلیم کتاب انجام گیرد بیهوده است و باید علم از طریق عمل واقعی در مورد مشاغل مفیده بدماغ شاگردان وارد شود . در واقع با تدریس فرضیه و تئوری بشاگردان مخالف است و عقیده دارد که تدریس علوم باید با تجربیات آنها تجربیات مفیده که در زندگی و در رشته و پیشه و حرفه آینده شاگرد مورد استعمال دارد توأم باشد .

دیووی چندان احترامی برای فرهنگ آزاد ( فرهنگ لیبرال )

قابل نیست . مقصود وی از اصطلاح فرهنگ آزاد فرهنگ و تعلیم و تربیتی است که هر فرد آزاد بنحو آزاد فراگیرد در آنموقع مفهوم این اصطلاح در واقع آن بود که بنام « مرد آزاد » (۱) آدمی بیکاره درست کنند که وارد زندگی عمل نمیشود . بدیهی است که چنین فرهنگ شایسته طبقات متغین و بیکار و تن پرور است در يك جامعه اشرفی ( اریستوکراسی ) نه در جامعه صنعتی و دموکراتیک .

دیووی گوید: « اکنون که ماهمه خواه ناخواه بزنگی صنعتی (۲) اروپائی و امریکائی دچار آمده ایم درسهائی را که باید فراگیریم درسهائی است که باید بوسیله شغل و حرفه مادر دماغ ما وارد شود نه بوسیله کتب . » میگوید : « فرهنگ دانشمندان و تعلیم و تربیت کتابی و مدرسی (۳) اشخاص را برای فضل فروشی تهیه میکند و مناسب کسانی است که میخواهند باشیوه علم فروشی خود را در زمره بزرگان و علما و خردمندان جلوه دهند . اما مهارت و استادی در مشاغل شایسته دموکراسی است . در يك جامعه صنعتی مدرسه باید بمنزله يك کارگاه کوچک (۴) و يك جامعه کوچک باشد . چنین مدرسه باید بوسیله عمل و آزمایش و کشف اشتباه در هنرها و انضباط لازم ، نظم اقتصادی و اجتماعی را تعلیم دهد . بالاخره تعلیم و تربیت و فرهنگ را نباید تنها وسیله ایجاد پختگی در شاگردان پنداشت و نباید این فکریه بوده را بدماغ راه داد که پس از رسیدن جوانان به سن رشد دیگر تعلیم و تربیت متوقف گردد بلکه باید

---

Freeman	(۱)
Industrialization	(۲)
Scholastic	(۳)
Miniature	(۴)

فرهنگ را وسیله پرورش دائمی دماغ و روشن ساختن استمراری راه زندگی دانست. مدارس بمفهومى تنها ابزار و آلات پرورش ذهن را بدست ما میدهند بقیه آن یعنی اصل مقصود که پرورش ذهن باشد منوط است بمساعی ما، در جذب و درك و تفسیر تجارب .

تعلیم و تربیت واقعی همیشه بعد از ترك آموزشگاه برای ما حاصل می شود و دلیلی ندارد که هیچگاه آنرا تادم مرك متوقف و موقوف داریم.»

این عقیده وی در حقیقت تاکید دستور « اطلبوا العلم من المهدى الى اللحد » است که دیووی در این باب اصرار زیاد میورزد و معتقد است که در خلال دوره عمر همه روزه بدون استثنای تادم مرك باید دنباله تحصیل و تعلیم و تربیت نفس و روح خود را داشته باشیم .

(ب) فلسفه آلیت (۱)

از خصائص فکر و فلسفه دیووی پیروی صریح اوست از فرضیه تکامل . وی معتقد است که دماغ نیز عضوی است که مانند جسد در مبارزه برای حیات طریق تکامل پیموده از مراحل ادنی بمراحل اعلا ارتقا یافته است . دیووی در هر رشته از مسائل فلسفی بحث خود را از داروینیسیم آغاز کرده گوید : (۲)

« دکارت گفت : هنگامیکه فرض کنیم اشیاء فیزیکی بتدریج بعالم وجود آمده اند درك طبیعت آنها بمراتب سهل تر میسر است تا وقتی که تنها تصور کنیم که کلیه اشیاء فیزیکی بحالت تمام

---

(۱) Instrumentalism یعنی عقیده بلزوم سودمندی همه چیز

(۲) کتاب « نائیر داروین در فلسفه » چاپ نیویورک سال ۱۹۱۰ صفحه ۸



و در حد کمال دقتاً بوجود آمده اند و بالاین گفته دنیای نوین از منطقی آگاه شد که آن منطق بعداً مدار و محور بحث و تحقیق انسان در اشیاء گردیده و انسان توانست بوسیله منطق مزبور در اشیاء دخالت کند و در آنها نظارت نماید و این همان منطقی است که اصل الانواع داروین آخرین کشف علمی آن است ..... هنگامیکه داروین در باب انواع مطالبی را گفت که گالیله از لحاظ حرکت دائمی در باب زمین گفته بود وی با گفته خویش افکار تکوینی (۱) و افکار تجربی را برای همیشه از بند آزاد ساخت و آنرا برای هر نوع پرسش و انتظار تفسیر و توضیح آماده ساخت.

بعقیده دیووی اشیاء را نباید بوسیله اصل علیت ( علت و معلول ) مافوق الطبیعه توضیح و تفسیر نمود بلکه باید بوسیله مکان آنها در محیط ایشان و وظیفه و عمل آنها در محیط خود شناخت

دیووی دارای مسلک طبیعی است و صریحاً بدان اقرار کرده میگوید:  
« معنوی ساختن و عقلانی کردن عالم (۲) اقرار بعدم لیاقت برای کشف سیر اشیاء است که بالخاصه باما ارتباط دارند. » (۳)

وی نسبت به « تعلیم اراده » شوپنهاور و « شوق باطنی » (۴) برگسون نیز ابراز عدم اعتماد نموده میگوید « ممکن است این عوامل وجود داشته باشد ولی احتیاجی به پرستش آنها نیست زیرا این نوع

(۱) Genetic

(۲) Idealization ایدالیزاسیون عالم

(۳) کتاب « تأثیر داروین در فلسفه » صفحه ۱۷

(۴) Blau